

سرمایه‌ی جهانی و مسئله‌ی پناهندگی

✖ کریم منیری

به رغم این که سال‌های سال است که پناهندگی مسئله‌ای حاد و در ابعاد میلیونی است، اخیراً به مسئله‌ی روز تبدیل شده است و به‌خصوص دولت‌های سرمایه‌داری اروپایی آن را به صحنه‌ی سیاست روز کشیده‌اند.

آن بخش از این مسئله که جنبه‌ی متداول و هر روزه، به‌مثابه بخشی از زندگی جوامع اروپایی، دارد نمی‌تواند مورد توجه چندانی قرار گیرد، ولی آن‌گاه که دولت‌های اروپایی واکنش‌هایی در این سطح نشان می‌دهند، به‌طور خاص جلب توجه می‌کند. در نتیجه، نمی‌توان پذیرفت که خبر و تصویری از اتفاقی که تا به حال به‌طور روزمره در امر پناهندگی رایج بوده است بتواند باعث این واکنش غیرعادی در این سطح گسترده بشود.

اگر به یاد بیاوریم که چه فاجعه‌ی انسانی‌ای همین چند سال پیش در دارفو اتفاق افتاد، یا بحرانی را که بعد از روی کار آمدن طالبان در افغانستان به وجود آمد در نظر بگیریم، یا آوارگی و فاجعه‌ای که در اثر جنگ عراق و سپس کشتاری که هر روزه القاعده در عراق راه می‌انداخت، چنان‌که انفجار بمب و حمله‌های انتحاری در خیابان‌های آن کشور هیچ تضمینی برای مردم عراق برای حفظ زندگی‌شان باقی نگذاشته بود. یا در ادامه‌ی جنایات القاعده، شکل‌گیری «دولت اسلامی» یا داعش را در نظر بگیریم که تنها در یک مورد آن در تصرف منطقه‌ی سنجار علاوه بر قتل و کشتار انسان‌ها تحت نام احیای شریعت اسلامی بازارهای برده‌فروشی را برپا کردند و زنان و دختران ایزدی را تحت نام غنایم جنگی به فروش رساندند. یا مورد کشور لیبی که عموماً مورد توجه چندانی نگرفته است زیرا با نوعی سانسور خبری و رسانه‌ای کشورهای سرمایه‌داری مواجه شده و کم‌وبیش هیچ خبری درباره‌ی این کشور و آنچه در آنجا می‌گذرد منتشر نمی‌شود، گویی انگار هیچ اتفاقی نیفتاده و هیچ جنایتی صورت نمی‌گیرد، در حالی که به‌راحتی می‌توان گفت که چیزی از این کشور باقی نمانده است و هرچ‌ومرج کامل بر آن حاکم است و تنها کاری که در آن کشور صورت می‌گیرد خروج نفت بمصاحب آن کشور است که در درجه‌ی اول فرانسه به‌عنوان اولین کشوری که برای سقوط قذافی اقدام کرد، به‌عنوان پاداش دریافت می‌کند. هر چند داعش از

فعالان اصلی صحنه است ولی تنها جریان در آن کشور نیست و دیگر جریانات حتی بی نام و نشان به جنایت در آن کشور مشغول‌اند. ولی هیچ کشوری تا امروز مسئولیت این بی سر و سامانی را به‌عهده نگرفته است. آیا کسی توجه کرده است که چند نفر در این کشور کشته شده‌اند و در زندان‌های آن‌جا چه می‌گذرد؟ چرا مردم لیبی که قبلاً فقط به‌عنوان گردشگر به خارج از این کشور می‌آمدند حالا پناهنده محسوب می‌شوند [۱] و بندرهای لیبی به یکی از محورهای خروج پناهنده به کشورهای اروپایی تبدیل شده است؟ آن‌گاه این سؤال پیش می‌آید که چرا کشورهای اروپایی حامی حقوق بشر در این موارد چنین واکنشی از خود نشان ندادند؟ میلیون‌ها نفر انسان در منطقه‌ی دارفو پناهنده شدند و زنان‌شان به آن شکل فجیع مورد تجاوز قرار گرفتند، میلیون‌ها نفر آواره‌ی جنگ عراق شدند و صدایی از این طرفداران حقوق بشر بر نیامد. آوارگی فلسطینیان مسئله‌ای است فراموش شده و یا بهتر است بگوییم بر آن سرپوش گذاشته شده است، به حدی که اردوگاه‌های پناهندگان فلسطینی در کشورهای همسایه، گویی کشور آن‌ها محسوب می‌شود و امری عادی شده است، در حالی که این مردمان در این اردوگاه‌ها حتی اجازه‌ی کار کردن ندارند.

بررسی مسئله‌ی پناهندگی امری نه ساده و دم‌دستی که بسیار بغرنج است و لازم است به این مسئله از زوایای مختلفی نگریست که نه در تخصص من است و نه مجال چنین بررسی‌ای وجود دارد. در این مختصر، فقط می‌خواهم به موج اخیر که مورد سوءاستفاده‌ی تبلیغاتی دولت‌ها و رهبران سیاسی اروپایی قرار گرفته است برخورد کنم.

ولی قبل از پرداختن به مسئله بینیم این موج تبلیغاتی چه‌گونه آغاز شد. تصویری از کودکی سه‌ساله به نام «آیلان کردی» که همراه پدر و مادر و برادر پنج‌ساله‌اش قصد رسیدن به مرزهای اروپا را داشت و در دریا غرق شد، در اینترنت منتشر شد و به زودی جلب توجه بسیاری را به خود جلب کرد. آن‌ها می‌خواستند فقط از خطر زندگی تحت تهدید داعش در امان باشند. این عکس‌صحنه‌ای را نشان می‌داد که دل هر انسانی را به درد می‌آورد. انسان شرم‌منده می‌شد که در دنیایی زندگی می‌کند که چنین فاجعه‌هایی در آن رخ می‌دهد و تو گویی بعد از چند روز فراموشش می‌کنی و به زندگی معمول ادامه می‌دهد. انسان از تحمل چنین شرایطی شرم می‌کند. مگر نه این است که سر بریدن انسان‌ها را در فلوجه به دست القاعده دیدیم و باز هم به این زندگی ادامه دادیم. مگر چند وقت از سر بریدن‌های داعش در عراق و سوریه و جنایات طالبان و القاعده می‌گذرد؟ آیا انسان‌هایی که از دست بوکو حرام زجر کشیدند و

هنوز هم می‌کشند، ما را تحت تأثیر قرار نداد؟ آیا جنایاتی که امریکایی‌ها در این‌همه کشورهای جهان مرتکب شده‌اند و صدها هزار انسان را با بمب‌هایشان کشته‌اند، ما را منقلب نکرده است؟ کسانی چون آسانز و اسنودن زندگی‌شان را به خطر انداختند که به ما نشان دهند امریکایی‌ها چه جنایاتی در عراق و افغانستان و سایر کشورها مرتکب شده‌اند، ولی ما از همه‌ی این اطلاعات در نهایت فقط برای بحث‌هایی در سطح گله و شکایت از قدرتمداران استفاده کرده‌ایم و واکنش دیگری از خود بروز ندادیم. ما هم یکی از اجزای همین به‌اصطلاح افکار عمومی هستیم که چون باتلاقی می‌ماند که در اثر غرق شدن موجودی جاندار در آن برای مدت کوتاهی متلاطم می‌شود و بعد سکوتی مرگبار بر آن حاکم می‌شود. من هم چون میلیون‌ها نفر دیگر در این باتلاق افکار عمومی، از دیدن تصویر «آیلان» کوچک برآشستم، دلم شکست و گریستم، ولی چرا فکر نکردم که برادر پنج ساله‌ی آیلان نیز در همان لحظات با وحشت مرگ را پذیرا شد و بسیاری آیلان‌های دیگر در مدیترانه جان‌شان را از دست داده‌اند و در امواج دریا غرق شده‌اند. کسی نیز نامی از آنان نمی‌برد و نام‌شان را نمی‌داند. [۲] اگر به گذشته‌های دور جنگ‌های سرمایه‌داری مثل جنگ جهانی اول و دوم، جنگ کره، ویتنام و کامبوج نرویم و تنها به جنگ‌های اخیر که سرمایه بر انسان‌ها تحمیل کرده است نگاه کنیم، تصویر چه تعداد بچه‌ها را می‌توان به یاد آورد که در اثر بمب‌های ناپالم و خوشه‌ای و موشک‌های هوا به زمین تکه‌تکه یا بی‌خانمان شدند. همین چند سال پیش بود که یکی از هواپیماهای بی‌سرنشین امریکایی تعداد زیادی کودک را که مشغول چوپانی و جمع‌آوری گیاهان در کوهستان‌هایی ر افغانستان بودند، با موشک کشت، به‌طور این‌که نیروهای القاعده را کشته است و فرماندهی نیروهای امریکایی این مسئله را به‌عنوان امری عادی در زمان جنگ تلقی کرد و ما هم بعد از چند روز فراموششان کردیم.

خاطره‌ی آیلان کوچک همواره بر ذهن و وجدان ما سنگینی خواهد کرد. ما وام‌دار او، همچون آیلان‌های کوچک دیگر، باقی خواهیم ماند. ولی مهم وام‌داری ما نیست، مهم این است که چه زمانی می‌خواهیم بدین دین‌ها بیندیشیم و به کاری دست بزنیم، چراکه این احساس وام‌داری صرفاً نوعی آرام‌ساختن وجدان‌های ناآرام و گناهکار ماست.

باید این سؤال را طرح کرد که اصولاً چرا مردم اقدام به مهاجرت می‌کنند و در دسته‌های میلیونی از خانه و کاشانه‌ی خود می‌گریزند. آیا بنا به دلایلی که مسئولان اداره‌ی پناهدگی در کشورهای اروپایی مطرح می‌کنند مبنی بر این‌که پناهندگان به‌دنبال زندگی راحت‌تر در

کشورهای اروپایی هستند، می‌توان همه را محکوم کرد که خواهان زندگی بهتری از کشورهای محل تولدشان هستند. آیا اصولاً مردمانی که سالیان سال در کشوری به دنیا آمده‌اند و با سبک و سیاق زندگی در آنجا آشنا و سازگار بودند، می‌توانند به راحتی از این زندگی دست بشویند و در کشور دیگری اقامت کنند؛ آن‌هم صرفاً برای اندکی راحتی بیشتر.

من در اینجا به چیزی به نام «حقوق بشر» و آن حق که انسان‌ها می‌توانند محل زندگی خود را خود تعیین کنند و کسی نمی‌تواند چنین «حق»ی را از آن‌ها، تحت هر نامی سلب کند، ندارم. چنین حقوقی مبارک طراحان، مبلغان، اجراکنندگان و طرفداران‌شان باشد. سؤال من این است که چرا ما مردمان «احمق» مهاجر علاوه بر این که زحمت و مشقت گذر از کوه و کمر و راه‌های پرخطر را می‌پذیریم، سوار قایق‌های لاستیکی می‌شویم و به دریای پرتلاطم می‌زنیم و اصلاً بدین فکر نمی‌کنیم که فاصله‌ی بین اندونزی و استرالیا را نمی‌شود با قایق طی کرد. طی کردن فاصله بین افریقا و اروپا با کشتی چندان دل‌انگیز نیست تا چه رسد با قایق‌های فکسنی و آن‌هم با همسر و فرزندی که چه بسا شنا کردن بلد نیستند. نمی‌توان فهمید که چرا باید از ترکیه با قایق به یونان مسافرت کرد، وقتی که می‌شود سوار کشتی شد؟ چرا ما با هواپیما از دمشق مستقیماً به مونیخ و فرانکفورت و پاریس و جاهای دیگر سفر نمی‌کنیم و «متمدنانه» خواستار سکونت در این کشورها، البته بنا به مصوبه‌ی «حقوق بشر» نمی‌شویم؟...

چند شب پیش برنامه‌ی اخبار تلویزیون کانال دو سوئد با دعوت از یک استاد دانشگاه از او خواست که توضیحاتی درباره‌ی مهاجرت و موج اخیر مهاجران بدهد. آقای پروفیسور ضمن توضیحات خود گفت که جمعیت سوریه چیزی حدود بیست و یک تا بیست و دو میلیون نفر است که نیمی از آن‌ها آواره شده‌اند. بیش از ۱۰ میلیون نفر در خود سوریه و چیزی حدود چهار میلیون در کشورهای همجوار و فقط از این تعداد حدود صد هزار نفر به طرف اروپا آمده‌اند که چنین بلبشویی ایجاد شده است. کشورهای حاشیه‌ی خلیج فارس حاضر نیستند حتی یک نفر را بپذیرند زیرا می‌ترسند که موقعیت متزلزل آن‌ها حساس‌تر شود و این پناهندگان با خود ویروس آزادی‌خواهی را به داخل این کشورها رسوخ دهند. کشورهای دیگر، همچون لبنان و اردن و مصر، اگر از مردمان مهمان نوازشان بگذریم که در عین حال کاری از دست‌شان بر نمی‌آید، دولت‌هایشان چنین پناهندگانی را به امان خدا رها می‌کنند و اگر سازمان ملل و سازمان‌های خیریه به آنان رسیدگی کردند که هیچ،

وگرنه پناهندگان عزیز می‌توانند تشریف ببرند و جای دیگری اقامت کنند.

علاوه بر آن، این استاد دانشگاه توضیح داد که مخارج این پناهندگان صرفاً به عهده‌ی سازمان ملل است و چون این سازمان بودجه‌ی خاصی برای این مسئله‌ی جدید (موج پناهندگان سوری) ندارد، مجبور است که از مخارج کودکان افریقایی بزند و خرج پناهندگان سوری در این شرایط بکند. بدین‌وسیله آقای پروفیسور دست هم مسئولان کشوری را، که به نوعی پذیرش پناهندگان را محصول بشردوستان‌شان نشان می‌دادند، رو کرد و هم احزاب دست راستی و خارجی‌ستیز را، که همواره بر این تکیه کرده‌اند که پناهندگان بار مالی زیادی بر بودجه و اقتصاد کشورهای اروپایی هستند افشا کرد؛ احزابی که تمایلات نژادپرستانه‌ی خودشان را در قالب دفاع از منافع «ملی» و مردم کشورهای خودشان ابراز می‌کنند. عمدتاً احزاب دست راستی بر این تکیه می‌کنند که ورود پناهندگان باعث برهم خوردن توازن معقول و به خطر افتادن فرهنگ اروپایی است و علاوه بر آن بار مالی‌ای که بر دوش بودجه‌ی کشورهای اروپایی می‌گذارند، مشکل‌آفرین است و حتی اشاره می‌کنند که چرا باید اروپایی‌ها جور جنگ‌طلبی این مردمان را که بویی از تمدن نبرده‌اند و به جان یکدیگر افتاده‌اند، به دوش بکشند.

حدود اواسط دهه‌ی ۱۹۹۰ با رشد خدمات پزشکی و به‌ویژه با احداث بیمارستان بزرگ اسلو در نروژ، پزشکان و پرستاران زیادی از سوئد به دلیل حقوق بالا به نروژ سرازیر شدند به‌صورتی که خود سوئد دچار کمبود پزشک شد. البته راه معقول آن کمی آسان کردن شرایط ورود دانشجویان به دانشکده‌های پزشکی بود، که البته هزینه‌های زیادی برای دولت داشت و یا بالا بردن حقوق کادر پزشکی بود که از مهاجرت آن‌ها به خارج جلوگیری کند، هر چند این راه دوم هم هزینه‌های دولت را زیاد می‌کرد. ولی دولت سوئد هیچ‌کدام از این راه‌ها را انتخاب نکرد و در عوض پزشکان خارجی، یعنی همان پناهندگان بی‌مصرف را به استخدام درآورد. با کمبود معلم هم به همین راحتی برخورد کردند و تعداد زیادی از آموزگاران و تحصیل‌کردگان کشورهای دیگر را که به‌عنوان پناهنده آمده بودند استخدام کردند و بدین ترتیب مشکل حل شد. رهبر قبلی حزب سوسیال‌دمکرات (موناسالین) در مصاحبه‌ای گفته بود که وقتی در استکهلم خواسته سوار تاکسی شود متوجه شده است که تعداد زیادی از رانندگان تاکسی در استکهلم تحصیل‌کردگان دانشگاهی هستند که در کشورهای خودشان مشاغل مدیریتی داشته‌اند و این‌جا مجبورند راننگی تاکسی بکنند و از این مسئله ابراز تأسف کرد.

شاید بتوان گفت که حدود نیمی از موج اول پناهندگان ایرانی ساکن سوئد تحصیلات دانشگاهی دارند و به‌ویژه بخش اعظم نسل دوم مهاجران دانشگاه‌رفته هستند. دانشکده‌ی دندانپزشکی یوته‌بوری زمانی معروف به دانشکده‌ی ایران پزشکی بود زیرا هر کلاسی که تشکیل می‌شد بیش از ۶۰ درصد دانشجویانش ایرانی بودند. در حال حاضر ۹۰ درصد سوری‌های واردشده به سوئد دانشگاه‌رفته‌اند و نیروی کار متخصص هستند. به این دلیل است که وزیر صنایع آلمان با خوشحالی از ورود سوری‌ها استقبال و اظهار کرد که به مدد آنها صنایع آلمان می‌تواند مشکل کمبود نیروی متخصص خود را حل کند.

براساس مشاهدات، در حال حاضر شمار زیادی از پزشکانی که در کادر پزشکی سوئد کار می‌کنند عراقی هستند. همین مشاهدات پراکنده نشان می‌دهد که پناهندگان مردمانی سربار نیستند که علاوه بر این‌که نیروی کار لازم را در اختیار سرمایه‌داری می‌گذارند، بسیاری از آنها نیروهای متخصص هستند که کشورهای اروپایی به‌رایگان به‌دست می‌آورند، یعنی بدون آن‌که هزینه‌ای برای آنها کرده باشند، به‌راحتی آنان را در اختیار می‌گیرند و در تولید از آنها استفاده می‌کنند. از سوی دیگر در زمینه‌ی نیروی کار غیرماهر، این روزها در سطح شهر بیشتر رفتگران خارجی هستند، در کارخانه‌ها کارگران خارجی‌تبار نسبت مشهودی از طبقه‌ی کارگر سوئد را تشکیل می‌دهند.

در اینجا لازم به اشاره است که این روزها که احزاب دست راستی که تمایلات راسیستی دارند رشد کرده‌اند و بخش مهمی از این رشد ناشی از پیوستن کارگران بدین احزاب است. در سوئد ادعا می‌شود که بیش از ۱۰ درصد کارگران متشکل در اتحادیه‌ی سراسری سوئد به حزب دست راستی افراطی SD رأی می‌دهند و یا در فرانسه بیشتر طرفداران خانم لوپن کارگران هستند. در آلمان بیشتر طرفداران احزابی حتی با تمایلات نازیستی از میان کارگران هستند و یا در انگلستان حزب پوپولیستی دست‌راستی UKIP بیشتر کارگران را سازماندهی می‌کند. همچنین در سایر کشورهای اروپایی احزاب با تمایلات راست افراطی توانسته‌اند کارگران را به شکل وسیعی در خود سازماندهی کنند. جدا از جنبه‌ی تبلیغاتی این آمار باید گفت که این کارگران بنا به گرایش‌های پراگماتیستی و این که متأسفانه صرفاً منافع آنی و روزمره‌ی خود را تشخیص می‌دهند و این تشخیص نه بر پایه‌ی آرمان‌ها که بر پایه‌ی منافع روز صورت می‌گیرد. پیوستن آنها به اتحادیه‌های کارگری هم بر همین سبک و سیاق است. در حال حاضر بیکاری در اروپا و به‌طور کلی کشورهای سرمایه‌داری نرخ بالایی دارد. دلایل این بیکاری برای کسانی که با

مسایل سرمایه‌داری آشنایی دارند می‌تواند روشن باشد. اتوماسیون، پایین بودن نرخ سود، فروش نرفتن کالاهای تولید شده، پایین بودن قدرت خرید مصرف‌کنندگان که خود از میان همین بیکاران و تهدیدشدگان به بیکاری هستند، عدم علاقه‌ی سرمایه‌داران به سرمایه‌گذاری‌های جدید و رشد بازار سهام که بیشتر خود را در شکل سوداگری مالی نشان می‌دهد...

ولی آیا برای کارگران چنین دلایلی روشن است. آیا آنجا نیز که کارگران واکنش نشان می‌دهند و در مقابله با سرمایه‌داری به احزاب سوسیال‌دمکرات و به اصطلاح چپ روی می‌آورند، پاسخی درخور می‌گیرند و سرشان به سنگ رفرمیسم نمی‌خورد؟ آیا تجربه‌ی اخیر کارگران یونان نمی‌تواند به کارگران ایتالیایی و اسپانیایی و پرتغالی هشدار دهد که چنین امام‌زاده‌هایی معجز نمی‌کنند و آیا قانع نمی‌شوند که بحران سال‌های اخیر فقط حاصل بی‌توجهی و احتمالاً زیاده‌خواهی چند بانکدار حریص بوده است، وگرنه سرمایه‌داری هیچ عیب و ایرادی ندارد و طبیعی‌ترین نظام تاکنونی در تاریخ بشر است و بهتر است همچون قبل پول‌های ناچیزشان را به امید کمی سود به بانک‌ها بسپارند و یا سهام بخرند.

اگر چپ در کشورهای دیگر به دلیل استبداد و سانسور از طرح بسیاری مسائل که می‌تواند باعث رشد آگاهی کارگران شود، کوتاهی می‌کند، همان کار را در این کشورهای آزاد و به اصطلاح دموکرات نیز انجام می‌دهند و در نتیجه طبقه‌ی کارگر اروپایی چیز اندکی دربارهی مسایل سرمایه‌داری می‌داند. کارگران اروپایی نمی‌دانند که چرا در کشورهای آسیایی و آفریقایی جنگ وجود دارد و در نتیجه گمان می‌کنند که گروه‌هایی به جان هم افتاده‌اند و یا هر افغان یک طالبان است، همچنان‌که هر عراقی یک تروریست و آدم‌کش القاعده است و سوری‌ها همگی افراد داعش‌اند و به راحتی سر می‌برند، همچنان‌که همه‌ی اهالی کویت و عربستان سعودی صاحب چاه نفت‌اند و میلیاردها دلار در بانک‌های سوئیس و اروپایی پس‌انداز دارد.

در کشورهای اروپایی به ندرت روزنامه‌ی معتبری پیدا می‌کنید که به مسایل مردمی از زاویه‌ای مترقی برخورد کند. منظور من فقط در حدی مثل اشپیگل و لوموند است و انتظاری بیش از این ندارم. در این صورت چه‌گونه انتظار داشته باشیم که کارگران تحت تأثیر ترفندهای احزاب راست افراطی قرار نگیرند که با به رخ کشیدن بیکاری گسترده و فزاینده، کارگران را به نزدیک‌ترین و در دسترس‌ترین عامل، یعنی کارگران کله‌سیاه و غیربومی، اشارت می‌دهند، بدون آن‌که دلایل اساسی

و زیربنایی قضیه را برای آنها روشن کنند. برای جنبش چپ در حال حاضر مبارزه‌ی طبقاتی تبدیل به مبارزه‌ی ضد راسیستی و دفاع از مسئله‌ی پناهندگی شده است بدون آنکه به ریشه‌ی مسئله‌ی اشارتی کنند و سعی کنند که حداقل برای خود روشن کنند که چرا چنین موج بزرگی از پناهندگان به راه افتاده‌اند. چه‌گونه انتظار داریم که کارگری ناآگاه که تمام عمرش زندگی عادی و روزمره‌ای را گذرانده و فقط به تلویزیون و برنامه‌هایی که برایش ترتیب داده‌اند نگاه کرده است، وقتی در خیابان‌های شهرش با مردان ریشو در لباس‌های عجیب و غریب و زنان روبنده‌دار و نقابدار روبه‌رو می‌شود تحت تأثیر تلقینات احزاب راست قرار نگیرد که «این‌ها می‌خواهند به فرهنگ شما یورش بیاورند.»

سرمایه‌داری در طول حیاتش تاکنون برای دسترسی به سود بیشتر به دوحیطه دست‌درازی کرده است که همان‌گونه که تا به حال نشان داده شده بدون تردید عواقب بسیار خطرناکی دارد. در درجه‌ی نخست، طبیعت که پی‌آمدهای آن را در شکل تخریب طبیعت و تخریب زیست‌محیطی می‌بینیم و آن‌چنان‌که پیش‌بینی می‌شود این تخریب رو به افزایش است. مورد دوم طبیعت انسانی است که هم حیطه‌ی کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته را دربرمی‌گیرد و هم کشورهای دیگر. جنگ‌ها و دخالت‌هایی که سرمایه‌داری در کشورهای افریقایی، آسیایی و به‌ویژه در سال‌های اخیر در خاورمیانه راه انداخته است به نوعی برهم خوردن نظم انسانی است که قاعدتاً باید در انتظار پی‌آمدهای آن نیز باشند. پدیده‌هایی مانند طالبان، القاعده، بوکوحرام و سرانجام دولت اسلامی (داعش)، که البته معلوم نیست که آخرین از این نوع باشد، در عین حال که جزو برنامه‌های خود دولت‌های سرمایه‌داری بوده است، باید به‌عنوان پی‌آمد چنین تجاوزهایی تلقی شود. در عین حال، چنین دخالت‌هایی می‌تواند قاعدتاً به موج پناهندگی هم بینجامد. چنین موج اخیر عظیمی آیا نمی‌تواند بخشی از مشکل، یعنی القاعده و داعش را با خود به اروپا که محل برخورد این امواج است بیاورد؟

اگر خیلی کوتاه به این دخالت‌ها و دلایل آن نگاه کنیم - ضمن آن‌که لزوم بررسی جامع دخالت‌هایی از این دست، پی‌آمدهای آن، تأثیراتی که در این کشورها برجای می‌گذارد و جز آن باید به شکل جامع مورد کنکاش قرار گیرد و ما را به نتایجی دیگر و اساسی‌تر رهنمود شود.

آیا سرمایه‌داری که زمانی دکتترین «کمر بند سبز» را دنبال می‌کرد و نتایج خود را از آن گرفت، اکنون دکتترین «خاورمیانه‌ی بزرگ» را کنار گذاشته است. خاورمیانه‌ای سرشار از منابع انرژی و بازارهای کار و مصرف گسترده که می‌تواند محلی برای رقابت قدرتهای قدیمی و

قدرت‌های نوظهور سرمایه باشد، قاعدتاً باید محل درگیری قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری باشد. ضمن آن که براساس آنارشی ذاتی سرمایه به دلیل عدم هماهنگی و خواسته‌ی هر سرمایه‌دار و دولت حامی آن که می‌خواهد از بازار موجود، خود حداکثر سود را حاصل کند. در نتیجه، همان‌گونه که سرمایه در قبال طبیعت فقط منافع کوتاه‌مدت خود را می‌بیند، در مداخله در جوامع انسانی نیز همان‌گونه عمل می‌کند و اگر زمانی برای بیرون راندن نیروهای شوروی به تجهیز مجاهدین افغان می‌پردازد و حاصل آن را که می‌تواند پیدایی القاعده و طالبان باشد در نظر نمی‌گیرند. برای سرنگون کردن رژیم سوریه مخالفان را مسلح می‌کنند و در کنار آن دولت اسلامی (داعش) به وجود می‌آید. در عین حال که حاصل آن برای منطقه و مردمان ساکن آن چیزی نیست به جز فاجعه و بدبختی که جنبش‌های آزادیخواهانه‌ی مردمی را می‌تواند به قهقرا ببرد. برای مردم ساکن در منطقه فرق نمی‌کند که این سرمایه‌ی امریکایی، اروپایی، روسی است یا چینی و ژاپنی، مهم آن است که این مردم حاصل این نفوذ را جنگ، خرابی، بمب و موشک و هرج و مرج و ظهور جریان‌های مائوئیستی ارتجاعی می‌بینند و سرانجام برای حفظ جان‌شان ناگزیر فرار می‌کنند و آواره می‌شوند.

حاصل این رقابت جنگ‌افروزانه، غارت منابع، صدور اسلحه و تجهیزات جنگی، قدرت‌یابی ارتجاعی‌ترین لایه‌های اجتماع، آن‌هم تحت عنوان نیروهای «ضد امپریالیست» و ضد امریکایی است. اگر به تاریخ سی و چند ساله‌ی اخیر این دخالت‌ها در منطقه نگاه کنیم دو موضوع عمده برجسته می‌شود. یکم، غارت که امری قدیمی و رایج در این منطقه بوده است ولی حالا گسترده‌تر و عیان‌تر شده است به اضافه‌ی جنگ خانمان‌برانداز که اساس زندگی مردم منطقه را زیر سؤال قرار داده است. دوم، این تصور که هر حرکتی بی‌فایده است و بهتر است با وضع موجود کنار آمد.

تردیدی نیست که فشار و احتمالاً تغییر نسل می‌تواند عاملی باشد که انسان‌ها را به مبارزه کشانده و به اصطلاح حرکت تاریخ را استمرار می‌بخشد. صرف‌نظر از جنبه‌ی جبرگرایانه‌ی این گزاره، آیا نباید لختی اندیشید که نیروی زیادی که برای بسیج مردمان یک کشور صرف می‌شود، هرگز قابل جایگزینی نیست، و در نتیجه آیا نباید آگاهی‌های ابتدایی از این دست را در سطح گسترده‌ای ترویج کرد. آیا نباید سرمایه و عملکردش را جدا از اینکه در کجای دنیا فعالیت دارد توضیح وسیع داد و نشان داد که سرمایه و دولت‌های آن‌ها هیچ قصد دیگری جز بهره‌برداری از وضع ایجادشده ندارند. همه جا دیکتاتوری سرمایه

برقرار است. غرب جهانی است که نه تنها نسل اول پناهندگان که نسل‌های دوم و بعدی نیز در آن به هدر خواهند رفت و هیچ‌گاه هویتی آن‌چنانی پیدا نخواهند کرد و در نتیجه باید در همان محل ماند و با هر ارتجاعی مبارزه کرد و آنچه را می‌خواهیم همان‌جا بسازیم.

برای آن که نشان دهم چه‌گونه دولت سرمایه‌داری در خدمت سرمایه‌داری است ولی آن‌گاه که مسئله‌ی تعدادی پناهنده به میان می‌آید به شکل غیرمستقیم و از زبان دست راستی‌ها همه‌ی مشکلات کشور را به گردن این پناهندگان می‌گذارد، دو نمونه می‌آورد. چند سال پیش که شرکت ساب به ورشکستگی کشیده و بسته شد پیشنهادی مبنی بر خرید ساب و یا کمک به کارخانه برای روی پا ماندن به یاری سرمایه‌گذاری‌های دولت وجود داشت. در آن زمان دولت سوئد از زبان Maud Olofsson وزیر صنایع وقت شعار می‌داد که حاضر نیست پول مالیات‌دهندگان را بابت بدهکاری‌های ساب بپردازد. ولی بعدها روشن شد که آن‌ها بیش از آن مبلغ را پرداختند و بیکاری بیش از دوازده هزار کارگر در منطقه برای‌شان هیچ اهمیتی نداشت. مالیات‌های کارگران و یا سایر حقوق‌بگیران به طور منظم کسر می‌شود. ولی هیچ کس به دنبال این نیست که چرا بزرگ‌ترین تولیدکننده در سوئد، که سال گذشته یک و نیم میلیارد کرون سود کرده است و این سودهای میلیاردی سال‌هاست جریان دارد، از سال ۲۰۱۰ تاکنون یک کرون هم مالیات نپرداخته است. این شرکت تنها در یکی از کارخانه‌هایش در سوئد (Toslsndafabriken) سال گذشته ۵,۱۰۲ میلیارد کرون صرف بازسازی کرده است که ۸۰٪ سرمایه‌گذاری کل این کنسرن در سطح جهانی بوده است. مبلغ این مالیات ۶۵۶ میلیون کرون بوده است. [۳] این دولت‌ها به مردم توضیح نمی‌دهند که سالانه میلیاردها دلار و یورو به رژیم‌های ارتجاعی منطقه‌ی خاورمیانه اسلحه می‌فروشند و با محافظت از آن‌ها و حاکمیت‌شان، در واقع از منافع خود پاسداری می‌کنند و سودهای کلان به جیب می‌زنند. دولت سوئد مخفیانه طی قراردادی با عربستان می‌خواست کارخانه‌ی تولید سلاح بسازد. این قرارداد در جریان انتخابات سوئد به زیان دولت وقت افشا شد (که البته با روی کار آمدن دولت سوسیال‌دمکرات به احتمال قوی ادامه پیدا خواهد کرد). در سال ۲۰۱۰ عربستان قراردادی به مبلغ ۶۰ میلیارد دلار با آمریکا امضا کرده است که در طی بیست سال قابل اجرا است. به گزارش گلف نیوز در سال ۲۰۱۲ باز هم عربستان با آلمان قراردادی به مبلغ ۱۰ میلیارد یورو امضا کرده که شامل خرید ۳۰۰ تانک لئوپارد است. در همین سال ۲۰۱۵ عربستان ۸,۹ میلیارد دلار اسلحه وارد کرده است. ابوظبی با جمعیتی یک میلیون نفری که ۸۳٪ آن را کارگران خارجی

تشکیل می‌دهند، یعنی جمعیت خود کشور چیزی کم‌تر از ۲۰۰ هزار نفر است، یکی از مشتریان دائمی تولیدکنندگان سلاح است. این کشور در سال ۲۰۱۱ قراردادی به مبلغ سه میلیارد و ۴۵ میلیون دلار با آمریکا امضا کرد تا دو سامانه‌ی موشکی پیشرفته‌ی «تاد» تحویل بگیرد. همچنین به گزارش فایننشیال تایمز قرار است ۶۰ هواپیمای «رافال» از فرانسه بخرد. قطر کشوری با جمعیتی کمی بیش از ۱.۵ میلیون نفر که فقط ۱۵٪ آن بومی و بقیه کارگران خارجی هستند از وارد کنندگان بزرگ اسلحه در منطقه‌ی خلیج فارس است. این کشور بنا به گزارش القدس العربی در سال ۲۰۱۵ طی یک قرارداد با آمریکا به مبلغ ۲.۵ میلیارد دلار قرار است ۲۲ هلیکوپتر «میکورسکی» دریافت کند علاوه بر آن به گزارش اشپیگل قطر خواستار خرید ۲۰۰ تانک «لئوپارد» از آلمان است که می‌تواند ارزش قرارداد آن حدود دو میلیارد یورو باشد. همه می‌دانند که این کشورها به نیابت از کشورهای سرمایه‌داری بزرگ نه تنها حامیان اصلی جریان‌ات القاعده و داعش که برافروزنده‌ی جنگ یمن هستند.

جنگ در سوریه که باعث سرگردانی بیش از نیمی از جمعیت این کشور شده است، چیزی که سرگردانی مردم در اثر جنگ جهانی دوم نیز قابل مقایسه با آن نیست و تأمین‌کنندگان این جنگ همین کشورهای اروپایی هستند که حالا می‌خواهند دست‌و‌دل‌بازی کنند و بخشی از این جمعیت را بپذیرند، بدون آن‌که به دلایل آن اشاره‌ای بکنند. بنابراین، قبل از هر شعاری باید خواستار پایان جنگ شد. باید کشورهای سرمایه‌داری را به‌عنوان فروشندگان و تأمین‌کنندگان اصلی کشورها و گروه‌های درگیر در جنگ افشا و روشن کرد که جنگ‌های نیابتی فقط جنگ کشورهای سرمایه‌داری است که به‌نوعی می‌خواهند بحران اقتصادی خود را به کشورهای دیگر صادر کنند و سودهای میلیاردی خود را ببرند.

پی‌نوشت‌ها

[۱] جالب است بدانیم که در دوران دیکتاتوری قذافی تمام جوانان کشور وقتی به هجده سالگی می‌رسیدند حق داشتند که یک بار با هزینه‌ی دولت (معادل چیزی حدود دوهزار دلار) به خارج سفر کنند.

[۲] براساس اخبار منتشرشده در مطبوعات روز جمعه یازدهم سپتامبر یک قایق دیگر که از ترکیه به طرف یونان میرفت غرق شد و همراه با مسافران دو بچه در دریا خفه شدند.

[۳] تمام اطلاعات این قسمت از روزنامه Dagens nyheter مورخ دهم ژوئن ۲۰۱۵ اخذ شده است.

برگرفته از تارنمای [www.iranlib.ir](#)